

Validation assessment of the sentence "mesli la yobayeo le mesleh"; the sourceology investigation

*roohollah Samad*¹

(DOI): [10.22034/SKH.2023.15724.1394](https://doi.org/10.22034/SKH.2023.15724.1394)

Original Article

P 7 -34

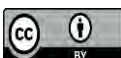
Abstract

The speech and sentences of historical figures can sometimes be interpreted as the manifestation of their true and inner beliefs and opinions, in this regard, in order to understand some historical facts, one can go through the path of discovering the meaning and interpretation of these sentences. In the meantime, there is a twofold need to study the statements that are attributed to the innocents (pbuh) in various other ways, including knowledge and infallibility. This essay, with a descriptive-analytical method and with historical, hadith and theological approaches, examines the phrase "Mashli la yabai'a lamshlah" which, according to a range of scholars, was used in the event of swearing allegiance to Imam Husayn (a.s.) before the governor of Medina and in the face of the threats of Marwan b. The sentence was passed on the tongue of the Imam (a.s.) and he is responsible for the consequences and teachings that come from the heart of that sentence. Based on the findings and considering the different speculations in this field, the validity of issuing this key sentence can be doubted. Without being committed to the allegiance of the imams (a.s.) with the caliphs; Because accepting the sentence will require various historical and theological justifications.

Keywords: Validation assessment of the sentence "mesli la yobayeo le mesleh"; the sourceology investigation

1 - PhD student of Ahl al-Bayt, Department of Islamic Civilization, Islamic History, Sira and Civilization Complex, Al-Mustafa International University, Afghanistan. (rohalah_samadi@miu.ac.ir)

Received: 2022/09/01 | Accepted: 2022/11/11



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 | <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

اعتبار سنجی جمله «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ»

بررسی منبع شناختی

روح الله صمدی^۱

شناسه دیجیتال (DOI): [10.22034/SKH.2023.15724.1394](https://doi.org/10.22034/SKH.2023.15724.1394)

نوع مقاله: علمی پژوهشی

ص: ۳۴/۷

چکیده

گفتار و جملات شخصیت‌های تاریخی، گاه می‌تواند به مثابه بروز باورها و عقاید واقعی و درونی آنان تعبیر شود. در همین راستا، برای فهم برخی از حقایق تاریخی می‌توان از مسیر کشف مفهوم و تفسیر این جملات گذر کرد. در این میان، دقت پیرامون جملاتی که به معصومین (ع) منتسب می‌گردد، به جهات مختلف دیگر، اعم از علم و عصمت، ضرورتی دوچندان می‌یابد. این جستار، با روش توصیفی - تحلیلی و با رهیافت‌های تاریخی، حدیثی و کلامی، بررسی جمله «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ» را که به باور طیفی از علما در واقعه بیعت‌گیری از امام حسین (ع) در نزد حاکم مدینه و در مواجهه با تهدیدات مروان بن حکم بر زبان امام (ع) جاری شده و پیامدها و آموزه‌هایی را که از دل آن جمله به دست می‌آید، بر عهده دارد.

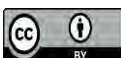
بر اساس یافته‌ها و با توجه به گمانه‌های متفاوت در این زمینه، می‌توان به صحت صدور این جمله کلیدی با دیده تردید نگریست؛ بدون آنکه ملتزم به بیعت امامان (ع) با خلفا باشیم؛ زیرا پذیرفتن جمله، مستلزم توجیهات مختلف تاریخی و کلامی خواهد بود.

واژگان کلیدی: امام حسین (ع)، مقتل ابي مخنف، الفتح ابن اعثم، «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ»، بیعت.

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ اهل بیت (ع)، مجتمع تاریخ سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی (ص)، قم، ایران.

(rohalah_samadi@miu.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۰



مقدمه

یکی از مهم‌ترین مباحث زندگانی ائمه معصومین (ع)، بحث از مشروعیت حکام از طریق بیعت و مواجهه این ذوات مقدسه با دستگاه‌های حکومتی هم‌عصر می‌باشد. در این زمینه، یکی از خلفایی که برای کسب مشروعیت و بیعت گرفتن از امامان (ع) تلاش بسزایی نمود، یزید بن معاویه بود. منابع مختلف گزارش کرده‌اند که پس از وفات معاویه بن ابی‌سفیان در نیمه رجب سال ۶۰ قمری، امویان بدون فوت وقت، از چند تن از شخصیت‌های تأثیرگذار جامعه اسلامی همچون امام حسین (ع) بیعت با یزید را خواستار شدند. امام حسین (ع) نیز پس از این ماجرا، به منظور خودداری از بیعت با یزید، عزم هجرت به مکه و سپس کوفه نمود (یعقوبی، بی‌تا: ۲/۲۴۱-۲۴۲؛ طبری، بی‌تا: ۵/۳۳۸-۳۴۳؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۵/۳۰۲-۳۰۳). طبق نقل برخی منابع، پاسخ منفی و قاطعانه امام (ع) به نماینده یزید در مدینه، با جمله «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ» توأم شده بود (ابن‌أعثم، ۱۴۱۱ق: ۵/۱۴؛ خوارزمی، ۱۴۲۳ق: ۱/۲۶۷).

جمالات این‌چنینی، در صورتی که انتساب آنها به معصومین (ع) در وادی راست‌آزمایی قرار نگیرند، به دلیل همین انتساب محتمل، در فرهنگ عامه و اندیشه، و همچنین در باور و رفتار مسلمانان، به میزان یک حدیث «صَحِيحٌ لَا رَيْبَ فِيهِ» اهمیت پیدا می‌کنند. از این رو، ضروری به نظر می‌رسد که نسبت به این جمالات، حساسیت و دقت بیشتری به خرج داده شود که هرکدام به‌تنهایی می‌توانند حامل یک باور و آموزه دینی و اعتقادی هم‌قرار گیرند و بر مبنای باورمندی به این آموزه، می‌شود نسبت به برخی از امور دینی و سیاسی گذشته و حال جامعه، نظریه‌پردازی و تصمیم‌گیری کرد.

از طرفی دیگر، در صورتی که در صحت این جمله مورد بحث نقد و خللی مشهود نیفتد، بحث پُردامنه بیعت یا عدم بیعت امامان (ع) با خلفا، تا حدودی آشکار و روشن خواهد شد و در غیر این صورت، اگر چنانچه این جمله در تیررس آسیب و خدشه‌سندی و محتوایی قرار گیرد، با وجود پیراسته شدن مباحث عاشورا پژوهی از تحریفات و مطالبی که گاه ظهوری متأخر داشته‌اند، مطالب مهم دیگری نظیر اوضاع اجتماعی سیاسی زمانه مورخان و چندوچون تأثیرگذاری این شرایط بر آثار آنان، و همچنین چگونگی راهیابی این مطالب و شیوع آن در تعدادی از منابع، قابل احراز خواهد شد.

با توجه به آنچه گفته شد، بنای نگارنده در این تحقیق، بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی از طریق مطالعات نسبتاً وسیع کتابخانه‌ای، تحلیل و بررسی مختصری بر جریان بیعت‌گیری از امام حسین (ع) در منابع مختلف با تأکید بر جمله مزبور داشته باشد؛ به امید آنکه گوشه‌ای از صحت و سقم این جمله کلیدی آشکار و روشن گردد. بدین منظور، لازم است پس از کاوش در متون منابع

کهن تاریخی و غیرتاریخی و ارائه گزارشی از آن و بحث از امکان صحت انتساب این متون یا میزان اعتبار آنها، نتایج و پیامدهای تن دادن به این انتساب نیز مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. بدیهی است که ثقل بحث در این نوشتار، بر خود جمله مذکور متمرکز خواهد بود و رد و اثبات نظریه بیعت یا عدم بیعت امامان(ع)، تنها از طریق همین جمله مشهور بازنگاری می‌گردد؛ وگرنه برای حل و فصل چنین بحث گسترده و دشواری، طبعاً به شواهدی فراتر از یک جمله منتسب و بستری فراخ‌تر از یک مقاله مختصر، نیاز خواهیم داشت.

پیشینه تحقیق

آنچه از رهگذر تحقیق در این زمینه به دست می‌آید، این است که تاکنون در باره موضوع تحقیق پیش‌رو، پژوهش علمی مستقل قابل توجهی انجام نشده است. البته باید اذعان نمود که کلیت موضوع کتاب **معرفی و نقد منابع عاشورا** از سید عبدالله حسینی، با ایده نویسنده تحقیق حاضر نقاط اشتراک اندکی دارد؛ ولی به دغدغه اصلی راقم این سطور که همانا جمله مشهور منسوب به امام(ع) باشد، در هیچ بخشی از اثر آقای حسینی کوچک‌ترین اشاره‌ای نشده است. در اثر مذکور، تنها در دو مقطع، از جریان بیعت‌گیری حاکم مدینه از امام حسین(ع) یاد شده است که آن هم مربوط به کتاب **ترجمه الإمام الحسین و مقتله(ع)** اثر ابو عبدالله محمد بن سعد (م. ۲۳۰ق) و **الأمالی** نوشته شیخ صدوق (م. ۳۸۱ق) می‌باشد؛ حتی در همین دو مورد نیز ثقل بحث، به انتقاد از جانبداری ابن سعد از امویان و بررسی مشکلات سندی روایت شیخ صدوق ارتباط می‌یابد و مطالبی جز آن بیان نشده است. جالب است که آقای حسینی برخلاف این جمله مشهور، به دیگر جملات منسوب به امام(ع) همچون «حُطَّ الموت علی ولد آدم...» در چند جا اشاراتی را داشته است؛ گویا از ابتدا با پیش فرض صحت صدور و انتساب جمله «مثلی لا یبایع لمثله»، بحث را آغاز نموده است. همچنین، با توجه به اینکه آقای حسینی، بخشی از کتاب را به یازده مورد از مطالبی اختصاص داده که در سه قرن نخست و پیش از نویسنده کتاب **الفتوح** در هیچ اثر دیگری دیده نمی‌شد و از آنان با عبارت «مطالب اختصاصی الفتوح» عنوان کرده است، شایسته می‌نمود مورد بحث در این تحقیق را نیز در آن بخش از نظر بگذرانند؛ اما چنین اتفاقی نیفتاده است.

در این زمینه، حسین قاضی‌خانی نیز در قسمتی از کتاب **تبیین جایگاه کوفیان در فرایند نهضت امام حسین(ع)** به بیعت امام(ع) با یزید، و به تبع آن، بررسی جمله مدنظر با عنوان «چرایی مثلی لا یبایع لمثله» پرداخته است. به نظر می‌رسد که آقای قاضی‌خانی، بیشتر به نفس واقعه بیعت

نکردن امامان (ع) با خلفا محوریت داده و از کاوش در تمامی زوایا و لایه‌های زیرین خود جمله «مثلی لا یبایع لمثله» خودداری نموده است؛ بلکه می‌توان چنین گفت که بررسی متن‌شناسانه در این موضوع، اساساً در تحقیق آقای قاضی‌خان‌ی جایگاهی نداشته است. نویسنده این کتاب، باورمند است که بیعت امامان (ع) با خلفا، به‌خصوص دوره خلافت امویان، از آن جهت ممتنع پنداشته می‌شود که سیاست معاویه مبنی بر به انزوا کشانیدن جریان شیعه و گزینش فردی همچون یزید به عنوان ولی عهد، نباید مورد تقویت قرار گیرد. کلیه این مباحث، ضمن تمرکز بر این جمله مشهور بیان گردیده است؛ حال آنکه مسئله اصلی پیش از آغاز این مباحث، حول محور اعتبار یا عدم اعتبار این جمله می‌چرخد که از ارکان اصلی تحقیق حاضر به حساب می‌آید. تلقی نویسنده کتاب بر قبول انتساب این جمله، در حقیقت، ناشی از همان فقدان متن‌شناسی نسبت به این جمله کلیدی می‌باشد که موجب گشته است تا یکی از مهم‌ترین مباحث کتاب، یعنی بحث از بیعت امامان (ع) را بر پایه همین پیش‌فرض و تصور مطرح نماید. بنابراین، این اثر با تمام ارزش علمی تحقیقاتی که دارد نیز باعث بی‌نیاز شدن محققان از قلم زدن در این باب نمی‌گردد.

از دیگر مواردی که باید در پیشینه این تحقیق بدان اشاره کرد، مقاله «بازخوانی چند گزارش عاشورایی بر اساس بسترشناسی حوادث قیام» از ابراهیم گودرزی و همکاران وی می‌باشد. نویسندگان این مقاله، نخست به بحث در باره وصیت‌نامه امام حسین (ع) به محمدبن حنفیه پرداخته‌اند و به تبع آن، با اشاره‌ای مختصر به جمله مشهور منتسب به امام (ع)، تحلیلی از بیعت نکردن امام (ع) با یزید را ارائه نموده‌اند. در این بخش، ضمن نقل داستان بیعت‌گیری از امام (ع) می‌توان گفت مقاله بدین سو حرکت کرده است که قصد بیعت را از امام (ع) دور کند و هرگونه اعتراض علنی و سخن‌تنش‌زا از جانب وی در آغاز خلافت یزید را با مصلحت مسلمانان در تضاد می‌بیند. اساس کار تحقیق پیش رو، بر آن است تا به صورت جدی وارد کشمکش‌ها و گفت‌وگوهای درازدامن این‌چنینی نشود؛ بلکه در تلاش است که گرانیگاه بحث را به نقطه‌ای دیگر برده و از منظری نو بدان بنگرد که همانا بحث از چگونگی وقوع این جریان تاریخی و میزان اعتبار و صحت انتساب این جمله با توجه به منابع و مصادر مختلف می‌باشد.

ماجرای بیعت‌گیری از امام حسین (ع) در اولین منبع تاریخی

پیش از آغاز بحث، بایسته گفتن است که جریان بیعت‌گیری از امام حسین (ع) را اولین بار ابومخنف لوط‌بن‌یحیی ازدی (م. ۱۵۷ق) در کتاب *مقتل‌الحسین* آورده است. این کتاب تقریباً هفت

دهه پس از واقعه عاشورا نگاشته شد و از ارزشمندترین آثار ابومخنف به حساب می‌آید. همچنین، برخی از دیگر منابع متأخرتر همچون *أخبار الطوال* ابوحنیفه دینوری (م. ۲۸۲ق)، *تاریخ الرسل والملوک* محمد بن جریر طبری (م. ۳۱۰ق)، *الإرشاد* شیخ مفید (م. ۴۱۳ق) و *تذکره الأئمه بخصائص الأئمه* سبط بن جوزی (م. ۶۵۴ق) نیز بسیاری از مطالبشان را به وی مستند کرده و یا از آن تأثیر پذیرفتند (بستانی و علویان، ۱۳۹۲ش: ۶۱؛ مؤدب و ملاکاطمی، ۱۳۹۴ش: ۷۰). گفته می‌شود که *مقتل الحسین*، نخستین کتابی است که در باره واقعه کربلا نگارش یافت. اگرچه در مورد شخصیت ابومخنف اطلاعات اندکی یافت می‌شود، ولی برخی از علما از وی به نیکی یاد کرده‌اند. نجاشی، عالم بزرگ رجالی شیعه، ابومخنف را شیخ اخباریان کوفه و راوی معتمدی دانسته است و دقت وی در صحت اخبار و سندیت روایات را می‌ستاید (نجاشی، بی‌تا: ۳۲۰؛ برای اطلاع بیشتر، ر.ک: رنجبر، ۱۳۸۶ش: ۱۸۳ و رجایی، ۱۳۷۸ش: ۱۳۹).

اینک بخشی از متن کتاب *مقتل الحسین* ابومخنف را ذکر می‌کنیم:

«قال هشام بن محمد عن أبي مخنف: ... فدخل [الحسين] فسلم عليه [الوليد] بالإمرة و مروان جالس عنده، فقال حسين كأنه لا يظن ما يظن من موت معاوية: الصلوة خير من القطيعة، أصلح الله ذات بينكما فلم يجيباه في هذا بشيء و جاء حتى جلس، فأقرأه الوليد الكتاب و نعى له معاوية و دعاه إلى البيعة فقال حسين: إنا لله و إنا إليه راجعون و رحم الله معاوية و عظم لك الأجر. أما ما سئلتني من البيعة فإن مثلي لا يعطى بيعته سراً و لا أراك تجترئ بها مني سراً دون أن نظهرها على رؤوس الناس علانية، قال أجل. قال: فإذا خرجت إلى الناس فدعوتهم إلى البيعة دعوتنا مع الناس فكان أمراً واحداً، فقال له الوليد و كان يحب العافية: فانصرف على اسم الله حتى تأتينا مع جماعة الناس، فقال له مروان: والله لئن فارقت الساعة و لم يبايع لا قدرت منه على مثلها أبداً حتى تكثر القتلى بينكم و بينه، إحبس الرجل و لا يخرج من عندك حتى يبايع أو تضرب عنقه. فوثب عند ذلك الحسين فقال: يا بن الزرقاء أنت تقتلني أم هو؟ كذبت والله و أثمت، ثم خرج فمر بأصحابه فخرجوا معه حتى أتى منزله، فقال مروان للوليد: عصيتني لا والله لا يمكنك من مثلها من نفسه أبداً.» (ابومخنف، ۱۳۶۷ش: ۸۰-۸۱ و نسخه دیگر: ابومخنف، ۱۳۹۸: ۶۵).

نگاهی به این بخش از کتاب ابومخنف، ما را به چند نکته جالب توجه رهنمون می‌سازد. این نکات در حقیقت، به مطلوب‌تر جلوه دادن این نقل نسبت به دیگر نقل‌های رقیب یاری می‌رساند. اولاً، به نظر می‌رسد نقل ابومخنف از این جریان، مفصل‌ترین نقل همراه با جزئیات معتنا به از گفت‌وگوهای میان افراد باشد؛ چراکه سایر نقل‌ها که در فصل پسین از این تحقیق

بدان پرداخته خواهد شد، فاقد برخی از جزئیات ماوقع همچون گفت‌وشنود امام(ع) با ابن‌زبیر، مشاوره مروان‌بن‌حکم به حاکم مدینه برای بیعت‌گیری یا قتل امام(ع)، پاسخ امام(ع) به این تهدیدهای مروان و موارد دیگر می‌باشد. عجیب‌تر آنکه با وجود تفصیل و جامعیت متن منقول در مقتل ابومخنف، جمله «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ» و چند جمله ماقبل و مابعد مرتبط به آن؛ در این نقل نیامده است.

ثانیاً، ماجرای نقل‌شده در مقتل ابومخنف، گاه عیناً و یا با کمترین اختلاف در کلمات و واژگان، به سایر منابع متأخرتر شیعه و اهل‌سنت نیز راه یافته است (طبری، بی‌تا: ۳۳۹/۵؛ مفید، ۱۴۱۳: ۳۳/۲؛ ابن‌اثیر، ۱۴۱۷: ۱۲۸/۳).

ثالثاً، فارغ از قضاوت در باره صحت و سقم متون تاریخی، فحوای روایت تاریخی ابومخنف برخلاف روایاتی که دربرگیرنده جمله «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ» می‌باشد، چهره‌ای مسالمت‌جو و صلح‌طلب و معقول از شخص امام(ع) را نمایان می‌سازد. در نقل ابومخنف برخلاف برخی دیگر از نقل‌ها که در ادامه خواهد آمد، امام(ع) از جملات قهرآمیز که باعث تنش و حساسیت دستگاه حاکمه می‌شد، پرهیز کرده است؛ حتی به این مورد می‌توان عبارت «فَسَلِّمْ عَلَيْهِ بِالْإِمْرَةِ»، یعنی سلام امارت از جانب امام(ع) را نیز اضافه کرد. جالب‌تر از این دو مورد، ادعای ابومخنف مبنی بر استرحام امام(ع) برای معاویه پس از شنیدن خبر مرگش می‌باشد که آن نیز از دیگر شواهد و قراین محسوب می‌گردد. البته از آنجایی که این شرایط ویژه امام(ع)، یعنی کتمان و پنهان داشتن ایمان و عقیده در قلب در موارد بروز خطر جانی را در فرهنگ دینی عمدتاً به تقیه تفسیر می‌کنند (فاضل مقداد، ۱۳۸۴: ۳۹۵/۱؛ برای اطلاع بیشتر، ر.ک: نصیریان، ۱۳۸۱ش: ۲۰) و با توجه به اینکه هنوز نامه حمایت‌آمیزی از طرف کوفیان به امام(ع) نرسیده است، می‌توان این رفتار آشتی‌خواهانه به‌موقع امام(ع) در آن شرایط را توجیه‌پذیرتر دانست.

به‌هرحال، به نظر می‌رسد که جمله «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ» در قدیمی‌ترین اثری که به بیان واقعه بیعت‌گیری از امام حسین(ع) پرداخته است و همچنین دیگر منابع متقدم، دست‌کم تا قرن چهارم قمری یافت نمی‌شود.

پیشینه نقل جمله «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ»

پس از سال‌ها نقل جریان بیعت‌گیری از امام حسین(ع) به گونه‌ای مشابه با نقل ابومخنف، اولین بار احمدبن‌اعثم کوفی (م بعد از ۳۲۰ق) در کتاب ارزشمند *الفتوح* بدون ذکر سند و با طرح

ادعایی تازه، جمله «مثلی لا یبایع لمثله» را به امام حسین (ع) نسبت داده است و برخی دیگران نیز این جمله را به نقل از وی در آثارشان گنجانده‌اند. **الفتوح**، یکی دیگر از اسناد مهم تاریخی صدر اسلام است که دربرگیرنده مطالب مهمی در باره حوادث: عراق، فتح خراسان، ارمنستان، آذربایجان و... نیز می‌باشد. خود ابن‌اعثم نیز با وجود برخی عبارات جرح در مورد وی، توسط برخی چون شوشتری، از ثقات متقدمین دانسته شده است (رفیعی علامرودشتی، ۱۳۹۹ ش: ۳۶/۴). متن کتاب **الفتوح** بدین شرح است:

«ثم دخل الحسين على الوليد بن عتبة فسلم عليه فردّ عليه ردّاً حسناً ثمّ أدناه و قزبه، و مروان بن الحكم هناك جالس في مجلس الوليد، و قد كان بين مروان و بين الوليد منافرة و مفاوضة، فأقبل الحسين على الوليد فقال: أصلح الله الأمير! و الصلاح خير من الفساد، و الصلّة خير من الخشنة و الشحنة و قد أن لكما أن تجتمعا، فالحمد لله الذي ألّف بينكما، فلم يجيباه في هذا بشيء. فقال الحسين: هل أتاكم من معاوية كائنه خبر فائنه كان عليلاً و قد طالت علته، فكيف حاله الآن؟ ... قال الوليد: أبا عبدالله! أجرك الله في معاوية فقد كان لك عمّ صدق و قد ذاق الموت. فقال الحسين: إنا لله و إنا إليه راجعون و عظم الله لك الأجر أيها الأمير، ولكن لماذا دعوتني؟ فقال: دعوتك للبيعة، فقد اجتمع عليه الناس. فقال الحسين: إن مثلي لا يعطى بيعته سرّاً و إنما أحبّ أن تكون البيعة علانية بحضور الجماعة، ولكن إذا كان من الغد و دعوت الناس إلى البيعة دعوتنا معهم فيكون أمرنا واحداً.

فقال له الوليد: أبا عبدالله لقد قلت فأحسنت في القول و أحببت جواب مثلك. فقال مروان: أيها الأمير! إنّه إذا فارقك في هذه الساعه لم يبايع فإنك لن تقدر منه، فاحبسه عندك و لا تدعه يخرج أو يبايع و إلا فاضرب عنقه. و قال [الحسين]: ويلي عليك يا بن الزرقاء! أتامر بضرب عنقي، كذبت والله. و قال: أيها الأمير! إنا أهل بيت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و محل الرحمة و بنا فتح الله و بنا ختم، و يزيد رجل فاسق شارب الخمر قاتل النفس المحرّمة معلن بالفسق، مثلي لا يبايع لمثله، و لكن نصبح و تصبحون و نتنظر و تنتظرون أيّنا أحقّ بالخلافه و البيعة.» (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۱۴۱۳/۵)

همان‌گونه که ملاحظه شد، با توجه به فاکتورهایی که در بخش قبل بدان اشاره شد، نقل ابن‌اعثم برخلاف متن منقول در مقتل ابومخنف، بیش از همه از جنگ طلبی و اهل نزاع بودن امام (ع) در برابر کارگزاران اموی پرده برمی‌دارد. گویی امام (ع) بدون امعان نظر نسبت به پیامدهای خطرآفرین رفتار و گفتارش، باصراحت تمام از یزید و حکومت وی انتقاد می‌کند. امام (ع) بی‌پروا از برتری دینی و منزلت الهی خاندان پیامبر (ص) که موجب تمایز و برتری امام (ع) نسبت به یزید و بیعت

نکردن با این خلیفه جوان می‌شد، سخن گفته است؛ به عبارتی دیگر، جملاتی همچون «إنا أهل بيت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و محل الرحمة و بنا فتح الله و بنا ختم، و یزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل نفس المحرمة معلن بالفسق» (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۱۴/۵)، خود به‌تنهایی برای تبیین موضع رسمی امام(ع) نسبت به جانشین معاویه کفایت کرده و پیش‌زمینه خوبی برای بیان جمله «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ» می‌باشد. ادامه این جملات، با عبارتی مثل «نصبح و تصبحون و ننتظر و تنتظرون أیْنا أَحَقُّ بالخِلافة و البیعة» (همان) همراه است که می‌توان آن را کنایه‌ای دیگر بر عدم احقیّت یزید برای خلافت، و صراحت امام(ع) در اعتراض بر شرایط سیاسی وقت برشمرد.

نکته دیگر، تناقض و تمایز آشکار ادبیات امام(ع) در این بخش از نقل با چند جمله قبل می‌باشد. امام(ع) در پاسخ به مروان اصل بیعت با یزید را از خود نفی می‌کند؛ حال آنکه دقایقی قبل، بیعت خود را منوط به حضور جماعت مسلمانان کرده بود. حتی اگر تناقض در این دو بخش از جملات امام(ع) را منتفی بدانیم، این دوگانگی رفتاری با شخصیت موجه امام(ع)، در تضاد و تناقض قرار خواهد گرفت که با یک جمله، هرچند تهدیدآمیز از جانب دشمن، از کوره به در شده، اختیار از کف بدهد و عقاید درونی و مکنونات قلبی خطرآفرین خود را بدون توجه به شرایط سیاسی ویژه وقت، آشکار سازد!

به هر روی، می‌توان گفت اولین مورخی که این جمله مشهور را برای امام(ع) ادعا می‌کند، احمدبن اعثم کوفی است که فارغ از تمام نقاط قوت و ضعف کتاب *الفتوح* (برای اطلاع بیشتر، ر.ک: رحمان ستایش و رفعت، ۱۳۸۹ش)، نویسنده حدود دو و نیم قرن پس از وقوع این جریان می‌زیسته است.

گونه‌شناسی آثار و منابع دیگر

پس از واکاوی دو اثر برجسته، یعنی *مقتل الحسین* ابومخنف و *الفتوح* ابن‌اعثم به عنوان اولین منابع بحث، این بخش را به معرفی دیگر منابعی که از جریان بیعت‌گیری از امام حسین(ع) یاد کرده‌اند، اختصاص داده‌ایم. برخی از این منابع همانند *الفتوح* در خلال نقل جریان بیعت‌گیری از امام حسین(ع)، باصراحت به جمله معروف «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ» اشاره کردند؛ ولی در برخی دیگر، ردّ پایی از این جمله یا مضامین و مفاهیم مشابه آن دیده نمی‌شود.

۱. آثار و منابع مؤید

جمله معروف «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ»، پس از کتاب *الفتوح* ابن‌اعثم تا قرن ششم هجری در هیچ اثری یافت نمی‌شود؛ تا اینکه موفق‌بن‌احمد خوارزمی (م. ۵۶۸ق) در کتاب *مقتل الحسین* به نقل از

همان ابن اعثم، ضمن نقل داستان بیعت‌گیری از امام حسین(ع)، این جمله را به امام(ع) منتسب می‌نماید (خوارزمی، ۱۴۲۳: ۲۶۷/۱).

پس از خوارزمی، نویسنده یکی دیگر از کتب مقاتل، یعنی ابوالقاسم سیدبن طاووس (م. ۶۶۴ق) در کتاب *المهوف علی قتلی الطفوف* به ذکر این جمله مشهور پرداخته است (سیدبن طاووس، ۱۴۱۷: ۹۸). یکی از عجیب‌ترین نقل‌ها، نقل کتاب *مثیر الأحران ومثیر سبل الأشجان* از جعفر بن محمد بن نما حلی (م. ۶۸۰ق) می‌باشد؛ به دلیل اینکه در این نقل، امام(ع) با صراحت بیشتری نسبت به نقل‌های دیگر، از بیعت در ملاء عام سخن می‌گوید. در این نقل، امام(ع) اذعان دارد که اولین فرد از بیعت‌کنندگان با یزید خواهد بود؛ ولی سپس بلافاصله از این موضع برمی‌گردد و صبح فردا در مقام پاسخ به مروان برای بار دوم با تأکید بیشتر بیعت با آل‌ابی‌سفیان را حرام اعلام می‌دارد (ابن نما حلی، بی‌تا: ۲۴).

این جمله، همچنین در نقل جریان بیعت‌گیری از امام(ع) در کتاب *تسلیة المجالس وزینة المجالس* از سید محمد کرکی حائری (م. قرن دهم ق) نیز آمده است (کرکی حائری، ۱۴۱۸: ۱۵۲/۲). قاضی نورالله شوشتری (م. ۱۰۱۹ق) با وجود ذکر جریان بیعت‌گیری، بدون اشاره به این جمله مشهور در بخشی از کتاب *إحقاق الحق وازهاق الباطل*، در یکی دیگر از بخش‌های همین کتاب، جریان را به گونه‌ای دیگر نقل کرده که در آن، امام(ع) در پاسخ به مروان از این جمله استفاده کرده است (شوشتری، ۱۴۰۹: ۶۷۴/۳۳).

سید محسن امین عاملی (م. ۱۳۷۱ق) در بخشی از کتاب *لواعج الأشجان فی مقتل الحسین(ع)* و همچنین در کتاب *المجالس السنیه فی مناقب و مناصب العترة النبویه* نیز به این جمله مشهور در لابه‌لای جریان بیعت‌گیری از امام(ع) اشاره‌ای داشته است (امین، بی‌تا: ۲۶؛ امین، ۱۳۸۶ش: ۵۲۸).

نویسنده دیگر در این بخش نیز از مقتل‌نگاران قرن چهاردهم، یعنی سید عبدالرزاق مقرر (م. ۱۳۹۱ق) می‌باشد که در کتاب *مقتل الحسین* جمله امام(ع) در پاسخ به تهدید مروان را ضمن نقل جریان بیعت‌گیری ذکر کرده است. ظاهراً نویسنده در این اثر، معتقد است که نوزده نفر از همراهان امام(ع)، وی را از این مهلکه نجات داده‌اند (مقرر، بی‌تا: ۱۳۱).

محمدباقر موحد ابطحی (م. ۱۳۹۲ش) ورای نقل این جریان، بدون ذکر جمله مشهور موردنظر در قسمتی از کتابش، یعنی *مستدرک عوالم العلوم والمعارف*، در بخش دیگری از همان کتاب، روایت تاریخی این داستان را از زبان سیدبن طاووس نیز نقل کرده که طبعاً شامل این جمله مشهور

نیز می‌گردد (موحد ابطحی، ۱۳۷۱ش: ۱۷/۱۷۴).

۲. آثار و منابع ساکت و غیر مؤید

۲-۱. منابع حدیثی

در میان منابع حدیثی شیعه، اولین بار ابن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق (م. ۳۸۱ق) بود که ماجرای مذکور را در کتاب *الأمالی* نقل کرد. سند این حدیث، به امام سجاد (ع) باز می‌گردد. محتوای نقل صدوق، با روایت‌های ابومخنف و ابن‌اعثم، دارای مغایرت‌هایی است.

اولاً، بنا به نقل صدوق، حاکم مدینه در زمان یزید، نه ولید، بلکه پدرش، یعنی خود عتبه بن ابی سفیان بود؛ «بعث عامله علی مدینه رسول الله و هو عمه عتبه بن ابی سفیان...» (صدوق، بی‌تا: ۲۱۶) ثانیاً، طبق این روایت، مروان بن حکم پس از اینکه توسط یزید از حکومت مدینه خلع شد، متواری و از دسترس حاکم جدید مدینه خارج شده بود. بنابراین، مروان در جلسه بیعت‌گیری از امام (ع) حضور نداشت؛ «جلس عتبه فیہ [مروان] لینفذ فیہ امر یزید فهرب مروان فلم یقدر علیه...» (همان) ثالثاً، برخلاف دیگر نقل‌ها که امام (ع) بیعت را به زمان دیگری موکول می‌کرد، طبق متن امالی صدوق، امام (ع) اساساً با بیعت در آن جلسه مخالفت کرد و تمامی خاندان ابوسفیان را غاصب خلافت و حکومت معرفی نمود؛ «لقد سمعت جدی رسول الله (ص) یقول إنَّ الخِلافَةَ محرمةٌ علی ولد ابی سفیان و کیف أباع أهل بیتٍ قد قال فیهم رسول الله (ص) هذا...» (همان)

نکته درخور نگرش آنکه سند روایت از چند جهت دارای خدشه است: افرادی همچون ابراهیم بن عبیدالله بن موسی، مریسه بنت موسی بن یونس، صفیه بنت یونس بن ابی‌اسحاق همدانی، بهجه بنت حارث بن عبدالله تغلبی و عبدالله بن منصور، به لحاظ رجالی اصطلاحاً مجهول شمرده می‌شوند. علاوه بر آن، حسن بن عثمان بن زیاد تستری، مشهور به ابوسعید تستری، در عمده کتب رجالی شیعه، نه مورد توثیق و نه مورد تضعیف قرار گرفته است (رفعت، ۱۳۹۶ش: ۱۱۶). البته مشاهده می‌شود که در برخی از کتب کمتر شناخته شده و همچنین کتب رجالی اهل سنت، به وضع و جعل متهم شده است (عسقلانی، ۱۳۹۰: ۲/۲۲۰؛ ذهبی، ۱۳۸۲: ۱/۵۰۲؛ یوزبکی، ۱۳۸۶ش: ۱۶۵؛ برای اطلاع بیشتر، ر.ک: رنجبر، ۱۳۹۵ش: ۴۹-۵۰).

پس از صدوق، عالمان دیگری چون علامه مجلسی (م. ۱۱۱۰ق) در *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار أئمة الأطهار* (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۴/۳۱۰) و شیخ عبدالله بن نورالله بحرانی (م. ۱۱۴۸ق) در بخشی از *عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال* (بحرانی، ۱۳۷۱ش:

(۱۶۰/۱۷) نیز این حدیث را به نقل از صدوق بیان کرده‌اند.

۲-۲. منابع تاریخی

تعدادی از منابع تاریخی عیناً همان متن مقتل ابومخنف را ذکر کرده‌اند و یا نقل آنها دست کم بیشترین تشابه را با متن مذکور دارد که در ذیل، اسامی آن منابع بیان خواهد شد:

تاریخ الرسل والملوک از محمد بن جریر طبری (م. ۳۱۰ ق) (طبری، بی تا: ۳۳۹/۵)، **المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک** از ابوالفرج بن جوزی (م. ۵۹۷ ق) (ابن جوزی، بی تا: ۳۲۳/۵)، **الکامل فی التاریخ** از ابوالحسن بن اثیر (م. ۶۳۰ ق) (ابن اثیر، ۱۴۱۷: ۱۲۸/۳)، **البدایة والنهایة** از اسماعیل بن کثیر دمشقی (م. ۷۷۴ ق) (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۱۵۷/۸)، **دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ عرب والبربر** از عبدالرحمن بن محمد بن خلدون (م. ۸۰۸ ق) (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲۵/۳)، **إحفاق الحق وإزهاق الباطل** از قاضی نورالله شوشتری (م. ۱۰۱۹ ق) (شوشتری، ۱۴۰۹: ۶۵۳/۳۳)، **سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی** از عبدالملک بن حسین العصامی (م. ۱۱۱۱ ق) (العصامی، ۱۴۱۹: ۱۶۳/۳)، **مسند الإمام الشهید أبی عبدالله الحسین بن علی (ع)** از عزیزالله عطاردی (م. ۱۳۹۳ ش) (عطاردی، ۱۳۷۶ ش: ۲۵۷/۱).

تعدادی از منابع نیز بیان کننده حضور هم‌زمان امام حسین (ع) و عبدالله بن زبیر در نزد حاکم مدینه هستند. البته تقریباً تفاوت اندکی در کلیت ماجرا قائل شده‌اند؛ جز اینکه ایده موکول کردن بیعت به روز بعد را به هر دو شخصیت مزبور نسبت داده‌اند. این منابع، عبارت‌اند از: **بغیة الطلب فی تاریخ حلب** از احمد بن ابی جرادة الحلبی (م. ۶۶۰ ق) (ابن ابی جرادة الحلبی، بی تا: ۲۵۷۵/۶)، **تاریخ مختصر الدول** از ابوالفرج بن العبری (م. ۶۸۵ ق) (ابن العبری، ۱۹۹۲ م: ۱۱۰)، **مرآة الجنان وعبرة اليقظان** از ابو محمد عبدالله بن سلیمان یافعی (م. ۷۶۸ ق) (یافعی، ۱۴۱۷: ۱۰۷/۱)، **المواعظ والإعتبار بذکر الخطط والآثار** از تقی‌الدین مقریزی (م. ۸۴۵ ق) (مقریزی، ۱۴۱۸: ۳۲۵/۲)، **تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس** از حسین دیاربکری (م. ۹۶۶ ق) (دیاربکری، بی تا: ۲۹۷/۲)، **شذرات الذهب فی أخبار من ذهب** از عبدالحی بن عماد حنبلی (م. ۱۰۸۹ ق) (ابن عماد الحنبلی، ۱۴۰۶: ۲۷۳/۱) و **الإتحاف بحب الأشراف** از جمال‌الدین شبرای (م. ۱۱۷۱ ق) (شبرای، ۱۴۳۰: ۱۳۰).

البته برخی از منابع، این ماجرا را به اهل سیره مستند کرده‌اند. شیخ مفید (م. ۴۱۳ ق) در کتاب **الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد** این جریان را از: هشام کلبی، مدائنی و سایر سیره‌نویسان

نقل کرده است (مفید، ۱۴۱۳: ۳۲/۲). جملاتی مشابه در کتاب *إعلام الوری بأعلام الهدی* از فضل بن حسن طبرسی (م. ۵۴۸ق) بیان شده و همچنین در آغاز، به اهل سیره منتسب گردیده است (طبرسی، ۱۴۱۷: ۴۳۴/۱).

تعدادی نیز همچون کتاب *التاریخ یعقوبی* (م. ۲۹۲ق) و *مسند الإمام الشهید أبي عبد الله الحسين بن علی (ع)* از عزیزالله عطاردی (م. ۱۳۹۳ش) به نقل از یعقوبی، از حضور امام (ع) در جلسه شبانه با حاکم مدینه صراحتاً سخنی به میان نیاورده است؛ مگر اینکه گاهی از سیاق محتوای متن، چنین برداشت گردد که امام (ع) در آن شب، در جلسه بیعت‌گیری حاضر شده است (یعقوبی، بی تا: ۲۴۱/۲؛ عطاردی، ۱۳۷۶ش: ۲۸۶).

گاهی نیز در برخی از آثار متقدم، مطالبی شاذ و تأمل‌برانگیز بیان شده که بررسی و دقت بیشتری را می‌طلبد؛ به طور مثال، طبق متن *الإمامة والسیاسة* از ابن قتیبه دینوری (م. ۲۷۶ق)، حاکم وقت مدینه، خالد بن حکم بود که مدتی بعد توسط یزید برکنار می‌گردد (دینوری، ۱۴۱۰: ۲۲۷/۱).

۳-۲. منابع رجالی و تراجم

به نظر می‌رسد که در میان منابع این بخش، اولین بار محمد بن سعد (م. ۲۳۰ق) در کتاب *ترجمه الإمام الحسين ومقتله (ع)* به ذکر جریان بیعت‌گیری پرداخته است. در نقل این جریان، برخلاف دیگر موارد، از همسر ولید بن عتبه، یعنی أسماء بنت عبد الرحمن بن حارث نیز نام برده شده است. خروج امام (ع) و ابن زبیر از مدینه در همان شب بیعت‌گیری نیز از دیگر مطالب اختصاصی این کتاب است (ابن سعد، بی تا: ۵۵).

گزارش علی بن حسن بن عساکر دمشقی (م. ۴۹۹ق) در کتاب *ترجمه الإمام الحسين (ع) من تاریخ مدینه دمشق* دقیقاً همان گزارش ابن سعد از این جریان است و تفاوت چندانی در آن مشاهده نمی‌شود (ابن عساکر، ۱۴۱۴: ۲۹۲).

الإستیعاب فی معرفة الأصحاب از ابو عمر بن عبد البر نمری قرطبی (م. ۴۶۳ق) و *ترجمه الإمام الحسين (ع)* از احمد بن ابی جراده الحلبی (م. ۶۶۰ق)، دو اثر دیگری هستند که در این بخش می‌توان بدان اشاره کرد. این دو اثر، از حضور هم‌زمان امام (ع) و ابن زبیر در مجلس ولید حکایت می‌کنند (ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ۳۹۶/۱؛ ابن ابی جراده الحلبی، ۱۴۲۳: ۴۰).

در کتاب *تهذیب التهذیب* از ابن حجر عسقلانی (م. ۸۵۲ق)، مشخصاً از حضور امام (ع) در جلسه نماینده یزید سخنی نگفته است (عسقلانی، ۱۴۲۵: ۹۷/۲).

۴-۲. منابع نسب‌شناسی

أنساب الأشراف از احمد بن یحیی بلاذری (م. ۲۷۹ق)، از آثاری است که در این زمینه عیناً همان متن کتاب **مقتل الحسین** ابومخنف را تکرار نموده است (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۰۲/۵).
از مطالب جالبی که در آثار نسب‌شناسی نیز یافت می‌شود، خروج امام(ع) از مدینه در همان شب مذاکره با نماینده یزید است و آن در کتاب **الجوهرة فی نسب النبی** از محمد بن ابی بکر بری (م. بعد ۶۴۵ق) و برخلاف قول مشهور می‌باشد که زمان حرکت امام(ع) را دو شب بعد از جریان بیعت‌گیری می‌دانند (بری، ۱۴۰۳: ۲۱۵/۲).

۵-۲. منابع مقتل

به نظر می‌رسد، اولین منبعی که در این بخش باید بدان اشاره کرد، **روضه الشهداء** ملاحسین کاشفی (م. ۹۱۰ق) است. از اختصاصات متن این کتاب، اقدام بنی‌هاشم به حضور در داخل دارالاماره مدینه برای یاری رساندن به امام(ع) می‌باشد که امام(ع) بلافاصله مانع از ورود آنان شد (کاشفی، بی‌تا: ۲۵۳).

شیخ عباس قمی (م. ۱۳۵۹ق) نیز اطلاعاتی قابل توجه در باره این جریان در کتاب **نفس المهموم** آورده است (قمی، بی‌تا: ۶۴). گمان می‌رود که نویسنده در این کتاب، از آثار مهمی همچون: **الإرشاد**، **مناقب آل ابی طالب و الکامل فی التاریخ** وام گرفته باشد.
نقل کتاب **الصحيح من مقتل سيد الشهداء وأصحابه(ع)** از محمد محمدی ری‌شهری (م. ۱۴۰۱ش) نیز همان متن نقل ابومخنف برگرفته از تاریخ طبری می‌باشد (محمدی ری‌شهری، ۱۳۹۰ش: ۲۶۴).

۶-۲. منابع ادبی و شبیه آن

یکی از آثار مهم متقدم در این بخش، کتاب **العقد الفرید** از ابو عمر احمد بن محمد بن عبدربه اندلسی (م. ۳۲۸ق) است که به این موضوع پرداخته است. نویسنده، معتقد است که امام(ع) و ابن‌زبیر با جمله «بالغد إن شاء الله علی رؤوس الناس»، از بیعت با یزید سر باز زدند (ابن عبدربه، بی‌تا: ۱۲۵/۵). در این کتاب، از همراهان امام(ع)، حضور مروان در کنار ولید و حتی زمان حرکت امام(ع) و ابن‌زبیر از مدینه به مکه، سخنی به میان نیامده است.
از نکات جالب توجه در کتاب دیگر ادبی، یعنی **نهایة الأرب فی فنون الأدب** از

احمدبن عبدالوهاب نویری (م. ۷۳۳ق) استرجاع و استرحام توأمان امام (ع) برای معاویه است (نویری، ۱۴۲۳: ۳۷۸/۲۰).

۷-۲. منابع فضایل و مناقب

در این بخش، تا قرن ششم موردی یافت نمی‌شود؛ تا اینکه محمدبن احمد فتال نیشابوری (م. ۵۰۸ق) در کتاب *روضه الواعظین وبصیره المتعظین* به این جریان اشاره نموده و اگرچه نامی از روایان حدیث به میان نیاورده، ولی متن نقل شده عیناً همان متن *الإرشاد و اعلام الوری* است که به اهل سیره منتسب شده‌اند (فتال نیشابوری، ۱۳۷۵ش: ۱۷۱/۱).

از دیگر آثاری که می‌توان در این بخش از آن یاد کرد، کتاب *مناقب آل ابی طالب* از محمدبن علی بن شهر آشوب (م. ۵۸۸ق) می‌باشد. نویسنده، نقل کرده است که در جریان این جلسه، مروان بن حکم حتی دست به شمشیر برده و خون امام (ع) را به گردن می‌گیرد. پس از آنکه امام (ع) همراهانش را فراخواند، تعداد ۱۹ نفر وارد جلسه شدند و امام (ع) را از آن جلسه خارج کردند (ابن شهر آشوب، بی تا: ۲۴۰/۳).

منبع سوم، کتاب *الفصول المهمه فی معرفه الأئمه* از علی بن محمد مالکی، معروف به ابن صباغ (م. ۸۵۵ق) می‌باشد. وی در این کتاب، متنی مختصر، ولی جامع از اتفاقات مربوط به جریان بیعت‌گیری را بیان نموده است که شامل گفت‌وگوی امام (ع) با ابن زبیر پیش از رفتن به دارالاماره، حضور تعدادی از بنی هاشم برای یاری رساندن به امام (ع) در حین مذاکره با ولید، استرجاع امام (ع) برای معاویه، درخواست فرصت کافی از جانب امام (ع) برای بیعت در ملاء عام و درگیری لفظی امام (ع) با مروان حکم می‌شود (ابن صباغ مالکی، ۱۳۷۹ش: ۷۸۰/۲). نکته بسیار مهم در اینجا ذکر جمله «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ» از جانب امام (ع) است. طبق این نقل، امام (ع) در ابتدا می‌فرماید که مثل من، بیعت نمی‌کند؛ ولی بلافاصله چنین بیان می‌کند که هرگاه مردم را به دعوت فراخواندی، من نیز یکی از آنان هستم! دلیل نقل این جملات متناقض در این کتاب، مشخص نیست.

یکی از دلایلی که این منبع در این بخش، یعنی جزئی از منابع، ساکت معرفی شده است، اساساً این می‌باشد که ذکر جمله «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ» در این کتاب، ذاتاً با جمله «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ» در آثار دیگر تفاوت دارد. اگر نخواهیم نویسنده را به تصرف در متن متهم کنیم، شواهد و قراین کلام، از قبیل رفتار نسبتاً ملایم - برخلاف برخی دیگر از نقل‌ها - استرجاع برای معاویه و موکول کردن تصمیم نهایی به دعوت عمومی ولید، حاکی از آن است که پاسخ منفی قاطعانه به بیعت از جانب امام (ع)،

منتفی است و امام(ع) با جمله «مثلی لا یبایع»، احتمالاً بیعت در خفا را از خود نفی کرده است؛ به عبارتی دیگر، به نظر می‌رسد اگر واژه «سراً» در اینجا در تقدیر گرفته شود، با مشکلات کمتری نسبت به تقدیر عبارت «لمثله» مواجه خواهیم شد؛ به خصوص اینکه با فرض مورد اول، عملاً بحث تناقض میان کلمات امام(ع) نیز کأن لم یکن تلقی خواهد شد.

کتاب دیگری که در این بخش باید بدان پرداخت، **جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی(ع)** از ابوالبرکات محمدبن احمد باعونی (م. ۸۷۱ق) می‌باشد. نظر وی در این کتاب، آن است که بین ولید و امام(ع) و ابن زبیر هیچ صحبت قابل توجهی ردوبدل نشده و این دو تن، فقط با جمله «بالغداة علی رؤس الناس»، در جلسه بیعت‌گیری حاضر شدند (ابوالبرکات باعونی، بی‌تا: ۲۶۳/۲). ناگفته نماند که این نقل، برگرفته از کتاب **العقد الفرید** می‌باشد.

یکی دیگر از آثار فضایل و مناقب، کتاب **ینابیع الموده لندوی القربی** از سلیمان بن ابراهیم قندوزی (م. ۲۹۴ق) است. مطلب اختصاصی این اثر، سکوت امام(ع) نسبت به پیشنهاد ولید مبنی بر بیعت می‌باشد. امام(ع) در این جلسه، هیچ پاسخی، اعم از مثبت یا منفی، به این پیشنهاد نمی‌دهد؛ تا اینکه مروان وی را تهدید به قتل می‌کند. امام(ع) نیز با پاسخ به این تهدیدها، از مجلس خارج می‌شود. عجیب آن است که چگونه ولید بدون بیعت‌گیری و حتی وعده‌ای از جانب امام(ع)، اجازه خروج از دارالاماره را صادر نموده است (قندوزی، بی‌تا: ۵۳/۳).

پیامدهای پذیرش صحت «مثلی لا یبایع لمثله»

با توجه به آنچه گذشت، تعداد کثیری از منابع متقدم و متأخر، از هرگونه و طبقه تاریخی از ذکر جمله «مثلی لا یبایع لمثله» خودداری کرده‌اند و برعکس، تعداد انگشت‌شماری از آثار تاریخی، این جمله را به امام(ع) نسبت داده‌اند که اکثر این آثار، غیر از کتاب **الفتوح** در قرن چهارم هجری، دیگران جزء نگاشته‌های نسبتاً متأخر قرن هفتم به بعد و از گونه مقاتل به حساب می‌آیند. خود کتاب **الفتوح** نیز به دلایل مختلف، از جمله مطالب فراوان غیراستنادی و ادبیات قصه‌گویی همانند نقل محتوای رؤیای امام(ع) در جریان بیعت‌گیری و چند مورد دیگر، همواره مورد انتقاد اهل فن قرار گرفته است (ر.ک: حسینی، ۱۳۸۸ش: ۱۶۷؛ رحمان ستایش و رفعت: ۱۳۸۹ش: ۱۱۱). بنابراین، برخلاف منابعی که تا قرون چهار و پنج هجری نوشته شده و از **مقتل الحسین** ابومخنف بیشتر بهره برده‌اند، آن دسته از کتب و مقاتلی که مربوط به قرون متأخر می‌شده و اقتباسی از کتاب **الفتوح** می‌باشند نیز همچون خود **الفتوح** عمدتاً از دخل و تصرف و افزوده‌های داستانی مبرا نیستند

(حسینی، ۱۳۸۸ش: ۳۳۲).

التزام به صحت انتساب این جمله مشهور به امام(ع)، به معنای اعتقاد به متن آثار تاریخی قرون متأخر و عدم تعهد به اولویت‌بندی بر اساس تقدم زمانی نقل وقایع تاریخی می‌باشد که این مسئله، برخلاف اولیات تاریخ‌پژوهی به حساب می‌آید؛ به عبارت دیگر، چگونه و با کدام دلیل علمی باید تمامی نقل‌های تاریخی را که با زمان واقعه عاشورا فاصله‌چندانی ندارد، نادیده گرفته و به نقلی پایبند باشیم که مربوط به دست‌کم دو و نیم قرن پس از وقوع حادثه مذکور است؟ حتی به لحاظ کمی نیز عدم التفات به حجم عظیمی از منابع و باور به مطالب چند منبع انگشت‌شمار، توجیه علمی و منطقی چندانی نمی‌پذیرد.

از طرفی، معتقد شدن به صحت انتساب این جمله، اتکای یک باور دینی به تعدادی کتاب و منبع عمدتاً از نوع مقتل را در پی دارد که گویی دیگر طبقات تاریخ‌نگاری در این جریان، جایگاهی نداشته است. قطعاً برای استحکام این اتکای سست‌بنیان، نیاز به دلیلی استوارتر و قاطع‌تر از چند نقل تاریخی بحث‌برانگیز خواهیم داشت که بیشتر به اخبار واحد تشابه دارند. فارغ از تمام این مسائل مطرح‌شده، اگر اصل وقوع جریان بیعت‌گیری از امام(ع) در مدینه را پذیرا باشیم، با توجه به اضطراب بیش از اندازه‌ای که در متن کلیه این نقل‌ها، اعم از منابع مؤید و منابع ساکت وجود دارد، جزئیات و حواشی منقول این واقعه نباید با رویکردی خوش‌بینانه، بلکه با دقت بیشتر، به دست نقد و بررسی سپرده شود.

یکی دیگر از نکاتی که توجه بیشتری می‌طلبد، آن است که لازمه پذیرش صحت جمله «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ»، می‌تواند روبه‌رو شدن با نقل‌های متعارض تاریخی باشد. این تعارض، ورود و استعانت از مباحث سایر علوم همچون علم کلام و حدیث را نیز در پی خواهد داشت. با توجه به این جمله، مثل امام حسین(ع) که یقیناً شامل سایر ائمه اطهار(ع) نیز می‌گردد، با مثل یزید که بسیاری از خلفای اموی و عباسی را هم در برمی‌گیرد، بیعت نمی‌کند. مهم‌ترین نتیجه این جمله مورد بحث، بیان عدم مشروعیت یزید و دیگر خلفا برای حکومت بر مردم می‌باشد. این در حالی است که توجه برخی از متون درخور اعتنا و گاهی مشکوک و بحث‌انگیز تاریخی و غیرآن، به سوی بیعت تنی چند از ائمه(ع) با حاکمان وقت رفته است؛ هرچند غیراختیاری و ناخواسته بودن این بیعت‌ها، سخنی است که مشهور علما در طول قرون متمادی بدان معتقد بوده‌اند. بیعت امام علی(ع) با ابوبکر، عمر و عثمان (دینوری، ۱۴۱۰: ۳۳/۱؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۵۸۶/۱؛ مسعودی، ۱۴۲۵: ۲۳۸/۲؛ بخاری، ۱۴۲۲: ۱۳۹/۵؛ طبری، بی‌تا: ۲۰۸/۳؛ مقدسی، بی‌تا: ۲۰/۵؛ یعقوبی، بی‌تا: ۱۲۶/۲؛ عبدالجبار معتزلی،

بی‌تا: ۲۸۲/۱؛ طوسی، ۱۴۱۴: ۵۰۷؛ بحرانی، بی‌تا: ۱۵/۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶۳/۳۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا: ۲۶۵/۱۲؛ محمدی‌ری‌شهری، ۱۳۸۲ش: ۹۷/۳؛ مکارم‌شیرازی، ۱۳۸۶ش: ۲۱۸/۳؛ بیعت امام حسن(ع) و امام حسین(ع) با معاویه (دینوری، ۱۳۷۳ش: ۲۲۰؛ کشی، ۱۴۰۹: ۱۱۰/۱؛ طبری، بی‌تا: ۱۶۴/۵؛ صدوق، بی‌تا: ۲۱۲/۱؛ امین، ۱۴۲۱: ۵۶۵/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۱/۴۴؛ عبدالجبار معزلی، ۱۹۷۲م: ۱۰۳؛ شوشتری، ۱۴۱۷: ۵۳۵/۸؛ حمیری، ۱۹۸۰م: ۲۱؛ خوئی، ۱۳۹۰: ۹۷/۱۵؛ یوسفی‌غروی، ۱۴۱۷: ۴۶۸/۵؛ عباس، ۱۴۳۸: ۸۱)؛ بیعت امام سجاد(ع) با یزید (یعقوبی، بی‌تا: ۲۵۱/۲؛ کلینی، ۱۴۰۷: ۲۳۵/۸؛ ابن‌ابی‌الحدید، بی‌تا: ۲۵۹/۳؛ حرّ عاملی، بی‌تا: ۴۹۷/۱۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۲۱۷/۲؛ بحرانی، ۱۳۷۱ش: ۱۶۶/۱۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۳۸/۴۳؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۳۱: ۳۵۶؛ محسنی، ۱۴۳۴: ۲۳۳/۲؛ سعیدی، ۱۴۳۶: ۱۵۴) و تعامل و پذیرش ولایت‌عهدی مأمون از جانب امام رضا(ع) (صدوق، ۱۴۰۴: ۱۴۶/۲؛ مفید، ۱۴۱۳: ۲۶۱/۲؛ طبرسی، ۱۴۱۷: ۷۳/۲؛ اربلی، بی‌تا: ۷۰/۳؛ بحرانی، ۱۳۷۱ش: ۲۵۱/۲۲؛ امین، ۱۴۲۱: ۲۴/۲؛ جزائری، بی‌تا: ۳۶۹/۲؛ شوشتری، ۱۴۱۷: ۱۵۰/۱۲؛ طباطبایی، بی‌تا: ۲۷۶/۱۸)، از همین موارد قابل بحث می‌باشد.

از طرفی، به گمان برخی محققان، رسم بیعت ستاندن، به‌ویژه در دوره پس از پیامبر(ص)، از آداب حیاتی و مهم هرکدام از مدعیان خلافت به حساب می‌آمد. با توجه به اهمیت این رسم در کسب مشروعیت، از دوره معاویه کار به گونه‌ای پیش رفت که اکراه و اجبار نیز به امر بیعت‌گیری اضافه شد (کنانی، بی‌تا: ۱۹۸/۱). بدین ترتیب، هر خلیفه برای مشروع جلوه دادن خلافت خویش، به بیعت مردم، حتی به اجبار، امید می‌بست. در این میان، شخصیت‌های متنفذ و علمای اسلامی در هر دوره که گاه از آنان به «اهل حل و عقد» و گاه به «اهل اجتهاد» تعبیر می‌گردید، از بیعت اجباری در امان و مصون نبودند؛ حتی بسیاری از فقهای عامه، بیعت این افراد تأثیرگذار را به‌تنهایی کافی و موجب انعقاد خلافت دانسته‌اند (قاسمی، بی‌تا: ۲۶۸؛ برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: هاشمی، بی‌تا: ۵، مدخل «بیعت»).

اگر برای بیعت برخی دیگر از ائمه(ع) نصوص خاصی همچون موارد فوق ذکر نشده، سؤال این است که خلفای وقت چگونه به بیعت نکردن امامان معصوم(ع) که از افراد شاخص جامعه بودند، راضی می‌ماندند؛ درحالی‌که مشروعیت‌شان زیر سؤال نمی‌رفت؟ به طور مثال، چگونه امکان دارد خلیفه‌ای چون متوکل عباسی (حک: ۲۳۲-۲۴۷ق) امام هادی(ع) را به دربارش احضار کرده باشد؛ ولی برای کسب مشروعیت خود از این امام(ع)، حتی بیعت ظاهری و مکره نگرفته باشد؟ حتی اگر قائل به ظهور تغییراتی در شیوه و میزان اهمیت مسئله بیعت در دوره‌های بعد از معاویه و یزید باشیم

که توسط برخی محققان از آن با عبارت «تشریفاتی شدن بیعت» یاد می‌شود، باز هم مشکل همچنان پابرجاست؛ به دلیل اینکه جمله «مِثْلِي لَا يُبَاعُ لِمِثْلِهِ»، نفس بیعت کردن را از امامان (ع) نفی کرده است و از طرفی، رسم بیعت فارغ از شیوه انجام آن، تا سال‌ها پس از دوره امامان (ع) در میان خلفا رواج داشته و توجه ویژه‌ای به آن می‌شد (همان).

مسئله دیگر که زمینه کافی برای بررسی این موضوع را دارد، روایتی از امام حسن مجتبی (ع) است. وراى بررسی سندی این حدیث، امام (ع) در آن می‌فرماید: «هیچ‌یک از ما ائمه (ع) نیست، جز آنکه بیعت سرکش زمانه‌اش بر گردن اوست؛ مگر آن قائمی که روح الله عیسی بن مریم پشت سرش نماز می‌خواند.» (صدوق، ۱۳۹۵: ۳۱۶/۱؛ خزار رازی، بی‌تا: ۲۲۴/۱؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۲۸۹/۲؛ اربلی، بی‌تا: ۳۲۸/۳؛ فیض کاشانی، ۱۳۷۱ش: ۲۲۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷۹/۵۲) روایتی دیگر شبیه به مورد فوق نیز از امام مهدی (ع) نقل شده است که فرمود: «هیچ‌کدام از پدران من نبود، جز آنکه در گردنش بیعت یکی از سرکشان زمانه واقع گردیده بود.» (صدوق، ۱۳۹۵: ۴۸۵/۲؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۲۹۲؛ طبرسی، ۱۴۱۷: ۲۷۱/۲؛ نیلی نجفی، ۱۳۶۰ش: ۱۲۲؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۲۵/۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۲/۵۲) دایره شمول مفهوم بیعت‌کنندگان از ائمه (ع) در این دو روایت، حتی شامل خود امام حسین (ع) نیز می‌شود که جمله معروف «مِثْلِي لَا يُبَاعُ لِمِثْلِهِ» را به وی نسبت می‌دهند! این نکته را نیز باید افزود که بنا به محتوای برخی روایات، همانند توقیع شریف امام مهدی (ع)، یکی از دلایل غیبت امام دوازدهم آن است که در زمان قیام، بیعتی بر گردنش نباشد (صدوق، ۱۴۰۴: ۲۴۷/۲؛ صدوق، ۱۳۹۵: ۴۸۰/۲؛ همان: ۴۸۳؛ طوسی، ۱۴۱۱: ۲۹۲؛ طبرسی، ۱۴۱۷: ۲۷۲/۲؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۴۷۱/۲؛ اربلی، بی‌تا: ۳۴۰/۳؛ بحرانی، بی‌تا: ۲۷۰/۵؛ حرّ عاملی، ۱۴۲۵: ۱۰۳/۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۶/۵۲؛ ابومعاش، ۱۴۳۴: ۲۵؛ کورانی‌العاملی، ۱۴۱۱: ۲۹۴/۴). این طور به نظر می‌رسد که وقتی امام مهدی (ع) برای بیعت نکردن با طاغوت زمانه‌اش غائب شده است، لازمه منطقی این روایات، آن است که دیگر ائمه (ع) غیر از امام دوازدهم (ع) که همواره امام حاضر بوده‌اند، می‌تواند بیعت یکی از طاغوتیان بوده باشد.

مورد پایانی که بسیار پُر اهمیت می‌نماید، جریان پیشنهادات امام حسین (ع) پس از روبه‌رو شدن با سپاه حَزْبَن یزید ریاحی به عمر بن سعد است که ابومخنف و دیگران آن را نقل می‌کنند. طبق این نقل‌ها، امام (ع) سه طرح را برای جلوگیری از وقوع جنگ به دشمن پیشنهاد کرده است:

«إِخْتَارُوا مِنِّي خِصَالًا ثَلَاثًا إِمَّا أَنْ أَرْجِعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّتِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ أَضَعُ يَدِي فِي يَدِ يَزِيدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ فَيَرِي فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ رَأْيَهُ وَإِمَّا أَنْ تَسِيرُونِي إِلَى أَيِّ ثَعْرٍ مِنْ ثَعْرِ الْمُسْلِمِينَ شِئْتُمْ

فأكون رجلاً من أهله لي ما لهم و علي ما عليهم» (ابومخنف، ۱۳۶۷ش: ۱۸۶-۱۸۷؛ طبری، بی تا: ۴۱۳/۵؛ ابن اثیر، ۱۴۱۷: ۱۶۴/۳). تعدادی دیگر از منابع، ضمن حفظ محتوا، با اندکی تغییر در متن، به نقل این پیشنهادات پرداخته‌اند (علم الهدی، ۱۳۸۰ش: ۲۷۱؛ عسقلانی، ۱۴۱۵: ۷۱/۲). اگر عبارت «أضع یدی فی ید یزید» در متن فوق را به معنای بیعت امام(ع) با یزید تفسیر نماییم، چنان که در برخی از کتب لغت چنین معنا شده است (فراهیدی، بی تا: ۳۶۵/۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۶/۸)، هرچند این یک امر اجباری و اکراه‌آمیز بوده باشد، باز هم تناقض و تباینی میان این عبارت و اطلاق جمله «مثلی لا یبایع لمثله» احساس می‌گردد؛ ضمن اینکه شواهدی چند نیز توسط پژوهشگران ارائه شده است که ردّ جریان پیشنهادات متعدد امام(ع) را تا حدودی دشوار می‌سازد (برای اطلاع بیشتر در این باره، ر.ک: اسفندیاری، ۱۴۰۰ش: ۱۱۴-۱۵۶).

بایسته گفتن است که توجه به روایات بخش اول، همچنین تحلیل تاریخی برخورد خلفا با امامان(ع) و چند روایت مهم در بخش پایانی این بحث، اولاً وبالذات به مفهوم پذیرش قطعی بیعت امامان(ع) با خلفای هر دوره نیست؛ اما نکته در نحوه مواجهه با این اخبار واردشده در منابع متعدد می‌باشد. واقعیت آن است که با وجود اینکه به عقیده بسیاری از پژوهشگران، به‌ویژه در دوره معاصر، چنانچه بیعت امامان(ع) حتی در صورت محقق شدن را به معنای پذیرش صلاحیت خلفا نگیریم، بلکه ضرورت‌های پیش آمده و رعایت مصالح جامعه را در تصمیم‌های این چنینی امامان(ع) دخیل بدانیم (واسعی، ۱۳۹۵ش: ۵۸)، باز هم مشکل به وجود آمده ناشی از تناقضی که در کلام این ذوات مقدسه به نظر نگارنده این تحقیق می‌رسد، حل و فصل نمی‌گردد؛ به دلیل اینکه حتی یک مورد از بیعت امامان(ع) در گزارشات فوق هم اگر رخ داده باشد، جمله معروف امام حسین(ع) به دلیل اطلاقی که دارد و شامل تمام موارد اعم از بیعت اجباری و بیعت اختیاری می‌شود، دچار خدشه و آسیب قرار خواهد گرفت؛ مگر آنکه در مجموع، به صحت اخبار یادشده در سطور قبل تردید کرده باشیم که ائمه(ع) حتی به صورت اجباری نیز تحت بیعت خلفای وقت قرار نگرفته‌اند که این امر نیز دشواری‌های خاص خود را در پی خواهد داشت؛ زیرا مواردی از این اخبار، در آثار مهم و معتبر شیعی نقل شده و مؤلفان آن آثار، اگر صحت آن اخبار را نپذیرفتند، دست کم نسبت بدان‌ها اظهار نظر منفی هم نکرده‌اند.

نتیجه

برآیند تحقیق در باره صحت و سقم جمله مشهور «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ» که در جریان بیعت‌گیری حاکم مدینه از امام حسین(ع) به این امام(ع) نسبت داده شده، حاکی از نکاتی چند است؛ اولاً، این جمله در متون منابع کهن و متقدم تاریخی تا قرن چهارم هجری یافت نگردید. اولین بار، ابن‌اعثم کوفی در کتاب *الفتوح* این جمله را به امام منتسب نموده و سپس، دیگر کتب - عمدتاً مقتل - این جمله را از وی به یادگار اقتباس نموده‌اند. ثانیاً، شمار منابعی که این جمله را مورد تأیید قرار دادند، به مراتب کمتر از منابعی است که در این زمینه سکوت پیشه کرده‌اند. ثالثاً، پذیرش این جمله، به نوعی تعارض گفتاری میان فرمایشات امامان معصوم(ع) منتهی می‌شود؛ چرا که در برخی از روایات دیگر، به صراحت از بیعت امامان(ع) با خلفا سخن گفته شده است؛ حال آنکه این جمله مشهور، به دلیل اطلاقی که در آن نهفته است، ائمه دیگر را نیز از بیعت با خلفای جائر و ستمکاری چون یزید منع می‌کند. با توجه به این مسائل و دیگر نکاتی که شرحش گذشت، باید نسبت به قبول یا عدم قبول این جمله، مراقبت بیشتری به خرج داده شود. شوربختانه، نه تنها موضوع مهم مورد بحث، در میان علمای شیعه و پژوهشگران معاصر مورد توجه نبوده که در برخی موارد، حتی تلقی به قبول شده و این باورمندی سهل‌انگارانه، عرصه عمل دینی و سیاسی شیعه را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است. چنانچه بناست که در امور سیاسی و دینی به سیره ائمه(ع) پایبند باشیم، باید این سیره از طریق معتبر و قابل اثبات رسیده باشد؛ نه همچون جمله مورد بحث که در انتشار آن، مقتل‌نویسان بیشترین نقش را ایفا نموده‌اند. مطلب واپسین نیز آنکه شایستگی و استحقاق ائمه معصومین(ع) برای جانشینی رسول خدا(ص) در تمام شئون، اعم از خلافت، هماره از مطالب آشکار و غیرقابل تردید بوده است. بنابراین، برای اثبات عدم مشروعیت خلفا و بیعت کردن یا بیعت نکردن ذوات مقدسه با آنان، نیازی به تمسک به برخی از مطالب ضعیف، غیرمستند و شبهه‌انگیز نیست. نقل این مطالب، نه تنها برای اثبات مقصود مورد نظر کمکی نخواهد کرد که حتی موجب پدید آمدن گفت‌وگوهای دامنه‌دار بی‌ثمر و خلق توجیهات مختلف با استمداد از دیگر علوم اسلامی خواهد شد؛ زیرا به نظر می‌رسد که علم تاریخ به‌تنهایی توان پاسخگویی به چنین مسائلی را ندارد.

منابع

١. ابن أبي جرادة الحلبي، احمد، ١٤٢٣ق، ترجمه الإمام الحسين (ع)، قم، نشر دليل ما.
٢. —، بي تا، بغية الطلب في تاريخ حلب، بيروت، دار الفكر.
٣. ابن أبي الحديد، فخرالدين، بي تا، شرح نهج البلاغه، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي.
٤. ابن أثير، عزالدين، ١٤١٧ق، الكامل في التاريخ، بيروت، دار الكتاب العربي.
٥. ابن أئتم، احمد، ١٤١١ق، الفتوح، بيروت، دار الأضواء.
٦. ابن جوزي، ابوالفرج، بي تا، المنتظم في تاريخ الأمم و الملوك، بيروت، دار الكتب العلمية.
٧. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، ١٤٠٨، ديوان المبتدأ والخبر في تاريخ عرب والبربر، بيروت، دار الفكر.
٨. ابن سعد، ابوعبدالله محمد، بي تا، ترجمه الإمام الحسين ومقتله (ع)، قم، موسسه آل البيت لإحياء التراث.
٩. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، بي تا، مناقب آل أبي طالب، نجف الأشرف، مطبعة الحيدرية.
١٠. ابن صباغ مالكي، علي بن محمد، ١٣٧٩ش، الفصول المهمة في معرفة الأئمة، قم، دار الحديث.
١١. ابن عبدالبر، ابوعمر، ١٤١٢، الإستيعاب في معرفة الأصحاب، بيروت، دار الجيل.
١٢. ابن عبدربه، ابوعمر، بي تا، العقد الفريد، بيروت، دار الكتب العلمية.
١٣. ابن العبري، ابوالفرج، ١٩٩٢م، تاريخ مختصر الدول، بيروت، دار الشرق.
١٤. ابن عساكر، علي بن حسن، ١٤١٤، ترجمه الإمام الحسين (ع) من تاريخ مدينة دمشق، بيروت، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية.
١٥. ابن عماد الحنبلي، عبدالحى، ١٤٠٦، شذرات الذهب في أخبار من ذهب، بيروت، دار ابن كثير.
١٦. ابن كثير، ابوالفداء، ١٤٠٨، البداية والنهاية، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
١٧. ابن منظور، جمال الدين، ١٤١٤، لسان العرب، بيروت، دار صادر.
١٨. ابن نما حلي، جعفر بن محمد، بي تا، مثير الأحزان ومنيير سبل الأشجان، قم، نشر مدرسة الإمام المهدي.

١٩. ابوالبركات باعونى، محمد بن احمد، بى تا، جواهر المطالب فى مناقب الإمام على (ع)، قم، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية.
٢٠. ابومخنف، لوط بن يحيى، ١٣٩٨، مقتل الحسين، قم، منشورات المكتبة العامة.
٢١. —، ١٣٦٧ ش، وقعة الطف، تحقيق: الشيخ محمد هادى اليوسفى الغروى، قم، مؤسسة النشر الإسلامى.
٢٢. ابومعاش، سعيد، ١٤٣٤، توقيعات الناحية المقدسة، قم، نشر طوبأى محبت.
٢٣. اربلى، ابن أبى الفتح، بى تا، كشف الغمة فى معرفة الأئمة، بيروت، دار الأضواء.
٢٤. اسفنديارى، محمد، ١٤٠٠ ش، حقيقت عاشورا، تهران، نشر نى.
٢٥. امين، سيد محسن، ١٤٢١، أعيان الشيعة، بيروت، دار التعارف.
٢٦. —، بى تا، لوايح الأشجان فى مقتل الحسين (ع)، بيروت، دار الأمير.
٢٧. —، ١٣٨٦ ش، المجالس السنّية فى مناقب ومناصب العترة النبوية، قم، مكتبة الحيدرية.
٢٨. بحراني، سيد هاشم، بى تا، حلية الأبرار فى أحوال محمد وآله الأطهار، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية.
٢٩. —، بى تا، غايه المرام وحجّه الخصام فى تعيين الإمام من طريق الخاص والعام، بيروت، مؤسسه التاريخ العربى.
٣٠. بخارى، محمد بن اسماعيل، ١٤٢٢ ق، صحيح البخارى، دمشق، دار طوق النجاة.
٣١. برى، محمد بن ابى بكر، ١٤٠٣، الجوهرة فى نسب النبى و أصحابه العشرة، رياض، دار الرفاعى للنشر والطباعة والتوزيع.
٣٢. بستانى، قاسم؛ علويان، حنان، ١٣٩٢ ش، «ابومخنف و بررسى اسنادى و محتوايى اثر او «مقتل الحسين (ع)»»، نشرية علوم حديث، شماره ٦٩.
٣٣. بلاذرى، احمد بن يحيى، ١٤١٧، أنساب الأشراف، بيروت، دار الفكر.
٣٤. جزائرى، سيد نعمت الله، بى تا، رياض الأبرار فى مناقب الأئمة الأطهار، بيروت، مؤسسة التاريخ العربى.
٣٥. حرّ عاملى، محمد بن حسن، ١٤٢٥، إثبات الهداء بالنصوص والمعجزات، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.
٣٦. —، بى تا، وسائل الشيعة، بيروت، دار إحياء التراث العربى.

۳۰ سخن تاریخ / سال هفدهم، شماره ۴۲، تابستان ۱۴۰۲

۳۷. حسینی، سید عبدالله، ۱۳۸۸ش، معرفی و نقد منابع عاشوراء، قم، انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳۸. حمیری، ابن عبدالمنعم، ۱۹۸۰م، الروض المعطار فی خبر الأقطار، بیروت، مؤسسه الناصر للثقافه.
۳۹. خزار رازی، علی بن محمد، بی تا، کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر، قم، نشر بیدار.
۴۰. خوارزمی، موفق بن احمد، ۱۴۲۳، مقتل الحسین، قم، نشر انوار الهدی.
۴۱. خوئی، سید ابوالقاسم، ۱۳۹۰، معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر الثقافه الإسلامیه فی العالم.
۴۲. دیاربکری، حسین، بی تا، تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس، بیروت، دار صادر.
۴۳. دینوری، ابن قتیبه، ۱۴۱۰، الإمامه والسیاسه، بیروت، دار الأضواء.
۴۴. دینوری، ابوحنیفه، ۱۳۷۳ش، أخبار الطوال، قم، منشورات الشریف الرضی.
۴۵. ذهبی، شمس الدین، ۱۳۸۲، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، بیروت، دار المعرفه للطباعه و النشر.
۴۶. رجایی، عبدالله، ۱۳۷۸ش، «جایگاه ابومخنف ازدی در تاریخ نگاری اسلام»، نشریه مقالات و بررسی ها، شماره ۶۵.
۴۷. رحمان ستایش، محمد کاظم؛ رفعت، محسن، ۱۳۸۹ش، «روایات عاشورایی الفتوح ابن اعثم کوفی در میزان نقد و بررسی»، نشریه حدیث پژوهی، شماره ۳.
۴۸. رفعت، محسن، ۱۳۹۶ش، «روایات عاشورایی مقتل شیخ صدوق در میزان نقد»، نشریه شیعه پژوهی، شماره ۱۰.
۴۹. رفیعی علامرودشتی، علی، ۱۳۹۹ش، دائره المعارف بزرگ اسلامی، مدخل «ابن اعثم کوفی»، تهران، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.
۵۰. رنجبر، محسن، ۱۳۹۵ش، «بازشناسی انتقادی چند گزارش شیخ صدوق در باره واقعه عاشورا»، نشریه تاریخ اسلام در آینه پژوهش، شماره ۱.
۵۱. —، ۱۳۸۶ش، «سیری در مقتل نویسی و تاریخ نگاری عاشورا»، نشریه تاریخ در آینه پژوهش، شماره ۲.

٥٢. سعيدى، سيد امين، ١٤٣٦، الوجيز فى سلوكيات شيخ المدينة على بن الحسين (ع) بين التناقض والإستقامة، قم، المجمع العالمى لأهل البيت.
٥٣. سيدبن طاووس، ابوالقاسم، ١٤١٧، الملهوف على قتلى الطفوف، بيروت، دار الأسوة للطباعة و النشر.
٥٤. شبراوى، جمال الدين، ١٤٣٠، الإتحاف بحبّ الأشراف، بيروت، دار المنهاج.
٥٥. شوشترى، محمدتقى، ١٤١٧، قاموس الرجال، قم، جامعه مدرسين حوزة علميه.
٥٦. شوشترى، قاضى نورالله، ١٤٠٩، إحقاق الحق وإزهاق الباطل، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى.
٥٧. صدوق، محمدبن على، بى تا، الأمالى، قم، مؤسسه البعثه.
٥٨. ___، بى تا، علل الشرايع، نجف الأشراف، منشورات المكتبة الحيدريه.
٥٩. ___، ١٤٠٤، عيون أخبار الرضا (ع)، بيروت، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات.
٦٠. ___، ١٣٩٥، كمال الدين وتمام النعمه، تهران، دار الكتب الإسلاميه.
٦١. طباطبايى، سيد محمدحسين، بى تا، الميزان فى تفسير القرآن، تهران، نشر اسماعيليان.
٦٢. طباطبايى حكيم، سيد محمدسعيد، ١٤٣١، فاجعه الطف: أبعادها ثمراتها توقيتها، بيروت، دار الهلال.
٦٣. طبرسى، احمدبن على، ١٤٠٣، الإحتجاج على أهل اللجاج، مشهد، انتشارات مرتضى.
٦٤. طبرسى، فضل بن حسن، ١٤١٧، إعلام الورى بأعلام الهدى، قم، نشر مؤسسه آل البيت.
٦٥. طبرى، محمدبن جرير، بى تا، تاريخ الرسل والملوك، قاهره، دار المعارف.
٦٦. طوسى، محمدبن حسن، ١٤١٤، الأمالى، قم، دار الثقافه.
٦٧. ___، ١٤١١، كتاب الغيبه، قم، دار المعارف الإسلاميه.
٦٨. عباس، مريم رزوقى وليد، ١٤٣٨، الثورات العلويه فى مرويات المؤرخين المسلمين حتى نهايه العصر العباسى الأول، كربلاء، العتبه الحسينيه المقدسه.
٦٩. عبدالجبار معتزلى، ابوالحسين، بى تا، تثبيت دلائل النبوه، قاهره، دار المصطفى.
٧٠. ___، ١٩٧٢م، المنيه والأمل، اسكندريه، دار المطبوعات الجامعيه.
٧١. عسقلانى، ابن حجر، ١٤١٥، الإصابه فى تمييز الصحابه، بيروت، دار الكتب العلميه.
٧٢. ___، ١٤٢٥، تهذيب التهذيب، بيروت، دار الكتب العلميه.
٧٣. ___، ١٣٩٠، لسان الميزان، بيروت، مؤسسه الأعلمى للمطبوعات.

٧٤. العصامى، عبدالملك بن حسين، ١٤١٩، سمط النجوم العوالى فى أنباء الأوائل والتوالى، بيروت، دار الكتب العلمية.
٧٥. عطاردى، عزيزالله، ١٣٧٦ ش، مسند الإمام الشهيد أبى عبدالله الحسين (ع)، تهران، نشر عطار.
٧٦. علم الهدى، على بن الحسين، ١٣٨٠ ش، تنزيه الأنبياء، تحقيق: على اكبر غفارى، تهران، نشر مدرسه على شهيد مطهرى.
٧٧. فاضل مقداد، جمال الدين، ١٣٨٤، كنز العرفان فى فقه القرآن، تهران، نشر مكتبة المرتضوية للإحياء الآثار الجعفرية.
٧٨. فتال نيشابورى، محمد بن احمد، ١٣٧٥ ش، روضة الواعظين وبصيرة المتعطين، قم، نشر شريف الرضى.
٧٩. فراهيدى، خليل بن احمد، بى تا، كتاب العين، بيروت، دار الهلال.
٨٠. فيض كاشانى، محمد محسن، ١٣٧١ ش، نوادر الأخبار فيما يتعلق بأصول الدين، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى.
٨١. —، ١٤٠٦، الوافى، اصفهانف كتابخانه امام امير المؤمنين (ع).
٨٢. قاسمى، ظافر، بى تا، نظام الحكم فى الشريعة والتاريخ الإسلامى، بيروت، دار النفائس.
٨٣. قاضى خانى، حسين، ١٣٩٨ ش، تبين تاريخى جاىگاه كوفيان در فرايند نهضت امام حسين (ع)، قم، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامى.
٨٤. قمى، شيخ عباس، بى تا، نفس المهموم فى مصيبة سيدنا الحسين المظلوم، قم، نشر مكتبة الحيدرية.
٨٥. قندوزى، سليمان بن ابراهيم، بى تا، ينباع المودة لذوى القربى، بيروت، دار الأسوة للطباعة والنشر.
٨٦. كاشفى، حسين بن على، بى تا، روضة الشهداء، قم، نشر نويد اسلام.
٨٧. كتانى، محمد عبدالحى، بى تا، نظام الحكومة النبوية المسمى التراتيب الإدارية، بيروت، شركة دار الأرقم بن أبى الأرقم.
٨٨. كركى حائرى، سيد محمد، ١٤١٨، تسلية المجالس وزينة المجالس، قم، مؤسسه المعارف الإسلامية.
٨٩. كشى، محمد بن عمر، ١٤٠٩، رجال الكشى، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد.

۹۰. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامية.
۹۱. کورانی العاملی، علی، ۱۴۱۱، معجم أحادیث الإمام المهدي، قم، مؤسسه المعارف الإسلامية.
۹۲. گودرزی، ابراهیم؛ صفری فروشانی، نعمت‌الله؛ مقدس نیان، سید محمدحسین، ۱۳۹۸ش، «بازخوانی چند گزارش عاشورایی بر اساس بسترشناسی حوادث قیام»، نشریه تاریخ اسلام، شماره ۷۹.
۹۳. مؤدب، سید رضا؛ ملا کاظمی، علی، ۱۳۹۴ش، «ابومخنف و جایگاه اخبار عاشورا در «مقتل الحسین» او»، نشریه حدیث پژوهی، شماره ۱۳.
۹۴. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، تهران، نشر مؤسسه الوفاء.
۹۵. محسنی، محمدآصف، ۱۴۳۴، معجم الأحادیث المعتمدة، قم، نشر ادیان.
۹۶. محمدی ری‌شهری، محمد، ۱۳۸۲ش، دانشنامه امیرالمؤمنین بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث.
۹۷. _____، ۱۳۹۰ش، الصحيح من مقتل سيد الشهداء واصحابه (ع)، قم، دار الحدیث.
۹۸. مسعودی، أبو الحسن بن علی، ۱۴۲۵، مروج الذهب ومعادن الجوهر، بیروت، مکتبه العصریه.
۹۹. مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید.
۱۰۰. مقدسی، مطهر بن طاهر، بی‌تا، البدء والتاریخ، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة.
۱۰۱. مقرر، سید عبدالرزاق، بی‌تا، مقتل الحسین، قم، مؤسسه البعثه.
۱۰۲. مقریزی، تقی‌الدین، ۱۴۱۸، المواعظ والإعتبار بذكر الخطط والآثار، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۱۰۳. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۶ش، پیام امام امیرالمؤمنین (ع)، تهران، دار الکتب الإسلامية.
۱۰۴. موحد ابطحی، سید محمدباقر، ۱۳۷۱ش، مستدرک عوالم العلوم والمعارف الأحوال من آیات والأخبار، تهران، مؤسسه اسلامی ولی عصر (عج).
۱۰۵. نجاشی، احمد بن علی، بی‌تا، رجال النجاشی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۰۶. نصیریان، یدالله، ۱۳۸۱ش، «تقیه: تاریخچه و احکام آن در اسلام»، نشریه مقالات و بررسی‌ها، شماره ۷۱.

١٠٧. نویری، احمد بن عبدالوهاب، ١٤٢٣ق، نهاية الأرب فی فنون الأدب، قاهره، دار الكتب والوثائق القومية.
١٠٨. نیلی نجفی، سید بهاء الدین، ١٣٦٠ش، منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجة (ع)، قم، مطبعة الخيام.
١٠٩. واسعی، سید علیرضا، ١٣٩٥ش، «جستاری در رویارویی امام حسین (ع) با صلح امام حسن (ع)؛ رویکرد و کنش»، نشریه شیعه پژوهی، شماره ٦.
١١٠. هاشمی، سید رضا، بی تا، دانشنامه جهان اسلام، مدخل «بیعت»، تهران، بنیاد دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
١١١. یافعی، عبدالله بن سلیمان، ١٤١٧ق، مرآة الجنان وعبرة الیقظان، بیروت، دار الكتب العلمية.
١١٢. یعقوبی، احمد بن اسحاق، بی تا، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر.
١١٣. یوزبکی، رامی، ١٣٨٦ش، الوضاعون وأحادیثهم الموضوعه من کتاب الغدير للشيخ الأمینی، قم، نشر الغدير للدراسات الإسلامية.
١١٤. یوسفی غروی، محمد هادی، ١٤١٧ق، موسوعة تاریخ الإسلامی، قم، مجمع الفكر الإسلامی.